واقعه

روایتی از دیدار کیارستمی و حمیدی شیرازی

اول تیرماه، سالروز تولد عباس کیارستمی است

عباس کیارستمی از هنرمندانی است که در تاریخ زندگی‌اش نام هنرمندان مختلفی را در کنار او می‌توان یافت و جالب این‌که بسیاری از این هنرمندان، از فعالان حوزه سینما نیستند و در حوزه‌های دیگر فعالیت می‌کرده‌اند. این مطلب نشان از علاقه کیارستمی به رسته‌های مختلف هنری دارد و دانشی که او در حوزه‌های غیرمرتبط با حوزه تخصصی‌اش به دست آورده است. از جمله این هنرمندان مهدی حمیدی شیرازی؛ شاعر مطرح معاصر است که از شواهد این طور پیداست کیارستمی شیفته او بوده است. کیارستمی در یک گفت‌وگوی بلند با آیدین آغداشلو که در کتاب «خانه‌ای با شیروانی قرمز» به چاپ رسیده‌است، در این باره می‌گوید: «من در ۱۵ سالگی با او (حمیدی) همدل شده بودم و چون کتابش گران بود نمی‌توانستم آن را بخرم و دوستم از میان کتاب‌های برادرش آن را برایم می‌آورد و می‌گفت صبح باید بگذارم سر جایش چون برادرم دقیق است و متوجه می‌شود کتاب نیست. به همین خاطر من در دو شب این دیوان را در دفترچه‌ای پاکنویس کردم و حفظ شدم.»

اما سال‌ها بعد کیارستمی و حمیدی شیرازی در لندن برای اولین بار باهم دیدار می‌کنند. روایت این دیدار از قول خود کیارستمی بسیار خواندنی و غم‌انگیز است:

«در سفری به لندن در خانه دوستم مرتضی کاخی بودم. مرتضی به من گفت: دوستی از ایران آمده و برای دیدارش به سفارت می‌روم. گفتم: چه کسی آمده؟ گفت: دکتر حمیدی شیرازی. همراه مرتضی به دیدار حمیدی رفتم و دیدم موجودی نحیف روی تخت افتاده و حال خوبی ندارد. مرتضی بالای سر او رفت و گفت آقای دکتر حمیدی، آقای کیارستمی از شیفتگان شعر شما و از علاقه‌مندان‌تان هستند. همه دیوانتان را هم حفظ‌اند. مایل هستید یکی از شعرهای شما را بخوانند؟ او هم با سر تایید کرد. من هم شعری را خواندم که تا دیدمش یک‌باره به ذهنم آمد. شعری عجیب که بیان حال ایشان بود:

خسته من، رنجور من، بیمار من،
بی‌بال و پر من / تا سحر بیدار من،
همدرد مرغان سحر من

همان‌طور که این شعر را می‌خواندم، دیدم از گوشه چشم‌هایش اشک سرازیر است. مرتضی را هم که نگاه کردم، دیدم رو به دیوار کرده و شانه‌هایش تکان می‌خورد! خودم هم بغض کرده بودم. شعر را ادامه دادم و به کلمه شیراز که رسید، دکتر حمیدی اشکش بیشتر سرازیر شد و دیدم خیلی هم حفظ بودن این دیوان بیهوده نبوده. لازم بوده من آن اشعار را حفظ کرده باشم و در چنین روزی برایش بخوانم.»

مصطفی رحماندوست، شاعر کودک و نوجوان امروز تولدش را جشن می‌گیرد / عکس: جاوش همایونی

گفت‌وگو با مصطفی رحماندوست که امروز ۷۰ ساله می‌شود

خیلی دویدم تا از بچه‌ها عقب نمانم

صابر محمدی
ادبیات و هنر

امروز ۷۰ ساله می‌شود و عجیب است حتی وقتی تماس می‌گیرم و می‌گویم تولدتان مبارک، می‌گوید هنوز هم روزی ۱۵،۱۴ ساعت پشت همین میزی که حالا نشسته و با من حرف می‌زند، می‌نشیند و کار می‌کند؛ شعر می‌نویسد، قصه می‌گوید، ترجمه می‌کند برای بچه‌ها و نوجوان‌ها. برای بزرگ‌ترها هم می‌نویسد اما در همین نوشته‌ها هم بچه‌ها را مد نظر دارد، چون برای بزرگ‌ترها می‌نویسد که چطور می‌توانند قصه‌گوهای قابلی باشند. هنوز هم معتقد است باید تکنیک‌های قصه‌گویی را یاد بگیریم چون مسیر گسترش مطالعه همین است. عموم مردم او را به همان شعر معروف «انار» در کتاب‌های درسی می‌شناسند اما «انار» تنها یکی از شعرهای یکی از ۳۱۷ کتاب شعری است که او تا حالا منتشر کرده. فکر نکنید عدد را اشتباه خوانده‌اید! دقیقا ۳۱۷ کتاب شعر. تازه، ده‌ها کتاب دیگر در حوزه‌های مختلف را هم به این آمار بیفزایید تا ببینید آن ۱۵،۱۴ ساعت پشت میزنشینی و نوشتن و نوشتن، چه خروجی چشمگیری داشته است. مصطفی، بچه همدان، امروز وارد دهه هشتم زندگی‌اش می‌شود و در حالی که عینکش را بالاتر می‌کشد تا همچنان دقیق‌تر ببیند که دور و برش چه خبر است، به پرسش‌های ما پاسخ می‌دهد.

در آستانه ۷۰ سالگی هستید؛ آغاز دهه هشتم زندگی. راستی چطور گذشت؟

خیلی خوب. کاملا راضی‌ام. هر چه بلد بودم انجام دادم. روزی ۱۵،۱۴ ساعت کار کردم. خب، این از من برمی‌آمده.

پیش از این هم شنیده بودم که روزی این قدر کار می‌کنید. جوان‌ترها هم این طور کار نمی‌کنند...

خب جوانند و درنیافته‌اند که وقت کم است و عمر گذراست وگرنه آنها هم مثل من کار می‌کردند.

درباره آینده چه فکر می‌کنید؟ ۷۱ سالگی، ۷۲ سالگی تا آخر...

به آینده فکر نمی‌کنم. فقط به امروز فکر می‌کنم. امروز باید کارم را درست انجام بدهم. فردا هم اگر زنده بودم باید کارم را درست انجام بدهم.

شما را باید به عنوان یکی از شاعران کودکان دهه ۶۰ به حساب آورد. نسل‌های بعدی هم شما را شاعر نسل خودشان به حساب آوردند؟

من با سه نسل ارتباط خوبی داشته‌ام و دارم. با نسل پس از شما هم هر جا برخوردی کرده‌ام دیده‌ام کم و بیش خواننده آثارم بوده‌اند.

شما بیش از چهار دهه است برای کودکان و نوجوان‌ها می‌نویسید. اما خب امروز ۷۰ ساله‌اید و هر چه جلوتر آمده‌اید، فاصله سنی‌تان با جامعه هدف نوشتن‌تان که بچه‌ها باشند بیشتر شده است. این فاصله را چطور پر می‌کنید که مدام سخت‌تر می‌شود؟

کار سختی بود. به این دلیل که نسل بعد از شما خیلی سریع رفتند... می‌خواهم بگویم «جلو»، اما نمی‌دانم بگویم رفتند جلو یا عقب. به هر صورت سرعتشان زیاد بوده و ارتباط برقرارکردن با آنها و فهم مشکلات‌شان سخت بوده است. بچه‌ها دو نوع نیاز دارند؛ یکی نیازهای دائمی که محل بحثش در مباحث روانشناختی گروه‌های سنی بچه‌هاست و ایران و آمریکا و فرانسه اینها ندارد. همه جا بچه‌ها به یک شکل خیالپردازی می‌کنند فقط نوعش فرق دارد. همه بچه‌ها نسبت به پیرامون به یک صورت ابراز شگفتی می‌کنند فقط چیزهایی را که دور و برشان می‌بینند فرق دارد.

از همین روست که شاید مترجم‌ها کتاب‌هایی از من را برای ترجمه به زبان‌های دیگر انتخاب کرده‌اند که نوعا ناظر به مسائل عام بچه‌ها در سراسر جهان بوده است. اما نیاز نوع دوم، نیازی است که بچه‌هایی در این سرزمین با ویژگی‌های خاص خودشان دارند... نیازهایی مرتبط با روز و زمانه خودشان. درک این بخش سخت‌تر است. من اما چون عمرم را گذاشته‌ام برای بچه‌ها به هر حال یاد گرفته‌ام چطوری بِدَوَم که از بچه‌ها عقب نمانم. سعی می‌کنم باز هم بدوم. مطمئن نیستم همچنان موفق باشم؛ بچه‌ها باید بگویند موفق بوده‌ام یا نه.

اساسا با این مرزبندی‌های دقیق بین نسل‌ها و دهه‌ها موافقید؟

مشترکات بسیار دارند. نه فقط دهه، ممکن است در یک سال ویژگی‌های بچه‌ها نسبت به سال آینده تغییر کند. نویسنده‌ای که برای مخاطب خاص کار می‌کند، از پیش مخاطب به او اعلام کرده که چه نیازهایی دارد. سختی کارش هم در همین است که مشخصا باید برود دنبال رفع همین نیازها. من هم چون در عرض این چهل و چند سال گذشته تلوتلو نخورده و این سو و آن سو نرفته‌ام، چون همواره در باغ دنیای بچه‌ها بوده و با آنها زندگی کرده ام و برای آنها نوشته‌ام، چون به آرمان‌هایشان فکر کرده‌ام به شادی‌های‌شان و به لذت‌هایشان، همین شده که شاید چندان عقب نمانده‌ام از آنها.

این سال‌ها برچسب‌هایی را به نسل‌ها پیوست کرده‌ایم؛ مثلا می‌گوییم این دهه هفتادی‌ها بی‌خیالند یا می‌گوییم دهه هشتادی‌ها و نودی‌ها گودزیلا شده‌اند! اینها به گوش‌تان خورده؟

بله به گوشم خورده.

البته به نظر می‌رسد وقتی به کودکان می‌گوییم گودزیلا، این، نوعی گودزیلای تحبیب است به اصطلاح چون وقتی می‌خواهیم بگوییم خیلی می‌فهمند و باهوشند این را اطلاق می‌کنیم. واقعا بچه‌ها امروز باهوش‌ترند؟

نه اصلا. این برچسب‌ها و استفاده از این صفات برای توصیف بچه‌های این نسل، حاصل کم‌سوادی و بی‌فرهنگی است. نه فقط به بچه‌ها، به نسلی، گروهی، شهری یا نژادی هم از این حرف‌ها می‌زنیم. مثلا می‌گوییم اهالی فلان شهر خسیس‌اند و اهالی بهمان شهر خوشگذران‌اند. اینها برچسب‌هایی است برای این که راحت بتوانیم قضاوت کنیم. من اصل قضاوت‌کردن را قبول ندارم. بین همان خسیس‌ها یا خوشگذران‌ها هم هستند کسانی که متضاد توصیف ما هستند. نه این‌که کم باشند و بگوییم استثنا هستند و قاعده همان قبلی است، خیلی هم زیادند. انسان، انسان است. انسان‌های یک جامعه ویژگی‌های مختلفی دارند. آن‌قدر هم پیچیده است این مقوله که نمی‌توان به یک نسل، به یک شهر و اینها نسبتش داد و ماجرا را ساده کرد؛ از ژنتیک گرفته تا همه چیز می‌تواند در این باره موثر باشد. نمی‌شود گفت یک گروهی، یک نسلی، یک شهری این‌طور است. این حرف‌ها، نه علمی است و نه خداپسندانه.

رکورددار فروش کتاب است؟

شما ۳۱۴ کتاب شعر منتشر کرده‌اید، واقعاً؟!

۳۱۷ تا!

و می‌گویند که مجموع کتاب‌هایتان تاکنون بیش از ۶،۵ میلیون نسخه فروش رفته است...

من فکر می‌کردم ۶،۵ میلیون نسخه بوده، اما حالا دو سه نفر دارند در این باره کار می‌کنند تا دقیق‌تر این آمار را به دست بیاورند و می‌گویند حالا این عدد از هشت میلیون گذشته. اما چون هنوز به خودم ثابت نشده می‌گویم همان ۶،۵ میلیون.

چنین آماری برای یک قصه‌نویس و شاعر سابقه دارد؟

نمی‌دانم. بررسی نکرده‌ام.

۳۱۷

جای خالی دوستان در جشن تولد ۷۰ سالگی

آخر گفت‌وگو از مصطفی رحماندوست می‌پرسم امروز که شمع کیک تولدتان را فوت می‌کنید، دوست داشتید کدام یک از رفقای درگذشته‌تان در کنار شما بودند در این جشن؟ می‌گوید: «در طول همین گفت‌وگو که با هم انجام می‌دهیم مدام دلم هوای حسین ابراهیمی را می‌کند. مترجم خیلی خوبی بود. با هم سفر رفتیم. پشتکار چشمگیری داشت در کارش. اخیرا هم سوسن؛ سوسن طاقدیس».

زنگ بزن از احمدرضا بپرس!

احمدرضا احمدی می‌گفت سال ۱۳۱۹ سال خاصی است، چون من و مسعود کیمیایی و عباس کیارستمی و آیدین آغداشلو و... در این سال به دنیا آمده‌ایم. فهرست متولدان ۱۳۲۹ را هم که می‌دیدم، اسامی درخشانی می‌دیدم. شما چه ویژگی مشترکی دارید؟

اتفاقا با احمدرضا احمدی در این باره حرف زده‌ایم [می‌خندد]. احمدرضا طناز بزرگی است. زنگ بزن از خودش بپرس!

دقیقا چه بپرسم؟

بپرس حالا مصطفی رحماندوست که ۱۳۲۹ به دنیا آمده، ویژگی دیگری سراغ داری به او نسبت بدهی؟ دو سه ماه پیش برای او نوشتم. حالا زنگ بزن بگو چه داری بگویی در این باره؟ [ما با شاعر محبوب تماس گرفتیم اما موفق به شنیدن صدایشان نشدیم البته].

کاغذ اخبار

«یدو» کلید خورد

سال گذشته بود که فیلم سینمایی «بیست و سه نفر» به اکران عمومی درآمد؛ فیلمی روایتگر خاطره ای نه چندان دور در تاریخ جنگ ایران و عراق. خاطره ای تلخ که زندگی ۲۳ نوجوان کم سن و سال را که در اواسط جنگ به اسارت گرفته شده بودند به تصویر می‌کشید. مهدی جعفری داستان این ماجرا را به شیرینی برای مخاطب تعریف کرد و به قول سعدی «هر سخن کز دل برآید / لاجرم بر دل نشیند».

ظاهرا جعفری در جدیدترین تجربه خود قرار است این بار فیلم بلند سینمایی «یدو» را به تولید امور سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و با مشارکت بنیاد سینمایی فارابی بسازد. جعفری البته پیشتر دو فیلم مستند کوتاه «هر کجا برم آسمان مال من است» و «همه روزهای خوب» را با تهیه کنندگی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ساخته است. /مهر

انتشار کتاب «راه و رسم زندگی»

دکتر الکسیس کارل فیزیولوژیست و جراح و زیست‌شناس فرانسوی در شهر لیون فرانسه به دنیا آمد و پس از پایان تحصیلات مقدماتی و دبیرستانی به دانشکده پزشکی لیون وارد شد و در سال ۱۹۰۰ به درجه دکترای طبی نائل آمد. او سال ۱۹۱۲ به خاطر موفقیتی که در بخیه رگ و پیوند اعضا به دست آورد، جایزه نوبل گرفت و در پایان عمر چکیده افکار، نظریات و عقاید علمی خود را در قالب کتاب «راه و رسم زندگی» مکتوب و منتشر کرد.

کتاب «راه و رسم زندگی» نوشته الکسیس کارل با ترجمه پرویز دبیری در شمارگان ۳۰۰ نسخه و با قیمت ۳۷ هزار و ۵۰۰ تومان به تازگی از سوی انتشارات نگاه منتشر شده است. /هنرآنلاین

شروعی دوباره برای خانه-موزه انتظامی

بعد از شیوع کرونا اماکن فرهنگی-هنری چندین ماه تعطیل شد و اکنون مدت کوتاهی است این اماکن با رعایت پروتکل‌های بهداشتی کم‌وبیش فعالیت‌های‌شان را شروع کرده‌اند. شکرخدا گودرزی، مدیر خانه-موزه انتظامی در گفت‌وگویی که با ایسنا درباره فعالیت های این روزهای این مکان داشته ابراز امیدواری کرده «این خانه-موزه هم از ابتدای تیر همراه با دیگر سالن‌ها فعالیتش را آغاز کند» و در ادامه یادآور شد «در حال حاضر متقاضی برای اجرا داریم، اما مساله این است که در کنار بخش اقتصاد، بخش فرهنگ از شیوع کرونا خیلی آسیب دیده و الان وقتی قرار باشد چهار صندلی به یک صندلی تبدیل شود، مشخص نیست کارگروه اجرایی که درآمدش از حضور مخاطب است، چه می‌شود؟ چراکه در بهترین شرایط اگر سالن‌ها باز شود به یک چهارم قبل از کرونا خواهد رسید.»